



۲۰۱۹/۰۹/۱۳



م. اسحاق نگارگر

خوابی و حشمتناک



خواب می بینم که از چرخ، آفتاب افتاده است
زندگی یک باره در سُرَبِ مذاب افتاده است
کرگسان برنعلش مردم هر طرف گرد آمده
مخلب و منقارشان اندر خضاب افتاده است

باغ ها چون دشتِ سوزان تشنه بی آب و علف
تشنه لب هرسو زمین از قحطِ آب افتاده است
غرق درتالابِ نفرت گشته عشق و مردمی
مهربانی نزد انسان از کتاب افتاده است

مرد وزن استند اما مهر و اُلفت ناپدید
ازخُم هستی تو پنداری شراب افتاده است
نیست از موسیقی و رقص و هنر دیگر نشان
از دل فرهنگ هرجا شعر ناب افتاده است

آدمی محکوم جبرِ خویشتن بی اختیار
دیگر از قاموسِ مردُم انتخاب افتاده است
میزنم فریاد و میگویم که ای وای این چه شد؟
مهدِ عشقِ آخر چرا این سان خراب افتاده است؟

گیتی آخر از چه رو گردیده ویران این چنین
از گداین اغتشاش این اضطراب افتاده است؟
در دلِ مردُم چراغِ آرزو سو می زند
آرزو آب است اما در سراب افتاده است!

جنگ ویران کرده گیتی را به نیروی اتوم
آدمیت بی گمان از آب و تاب افتاده است
می شوم بیدار و می بینم که ویرانی و غم
هرچه افتادست در دنیای خواب افتاده است

تا به گی از سایه شوم نبرد هستوی
آدم بیچاره در رنج و عذاب افتاده است
آی خوش آن روزی که بینی در فضای همدلی
از رخ مکر و ریاکاری نقاب افتاده است

تا بُود در پرتگاه جنگ و نابودی بشر
سیخ تشویش است و دل بر آن کباب افتاده است
گر دلی بیغم بُود زیباست در صبح بهار
گوهر شبنم که بر برگِ گلاب افتاده است

۱۲ سپتمبر ۲۰۱۹ نگارگر برمنگهم

**** * * * * *

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند،
میتوانند با اجرای "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "ارشیف" شان رهنمائی شوند.

خواب پریشان

[i_negargar_khaoab_e_preshaan.pdf](#)